

- ۲..... پذیرش سیطره کفار و مشرکین بالمعنی العام از نظر شرع چه حکمی دارد؟
- ۲..... دلیل دوم: آیه شریفه و لله العزه و لرسوله و للمؤمنین
- ۲..... احتمالات در مورد للمؤمنین:
- ۲..... احتمال اول:
- ۳..... احتمال دوم:
- ۳..... احتمال سوم:
- ۳..... نظر استاد:
- ۴..... جهت مشترک دو آیه:
- ۴..... تفاوت دو آیه:
- ۴..... آیه سوم: کلمه الله هی العليا
- ۵..... احتمالات در آیه کلمه الله هی العليا:
- ۵..... احتمال اول:
- ۵..... احتمال دوم:
- ۶..... آیه چهارم: اعز علی الکافرین اذله علی المؤمنین اعزه علی الکافرین
- ۶..... آیه پنجم: رحماء بینهم اشداء علی الکفار
- ۶..... روایات:
- ۷..... روایات مؤید:
- ۷..... ادله دیگر:
- ۷..... حاصل بحث:

پذیرش سیطره کفار و مشرکین بالمعنی العام از نظر شرع چه حکمی دارد؟

گفتیم که این یک حکم قطعی و روشنی است که ادله ای هم بر آن دلالت کرده، یکی آیه شریفه *لن يجعل الله للكافرين على المؤمنين سبيلا* بود. این آیه شریفه حتماً اشاره ای به حکم شرعی و انشائی دارد. و آن قاعده نفی سبیل مشتمل بر این حکم تحریم سیطره کفار بر مسلمین و پذیرش این سیطره است. یا بالمدلول المطابق یا به نحو تضمن یا به نحو التزام.

دلیل دوم: آیه شریفه و الله العزه و لرسوله و للمؤمنين

این آیه شریفه هم حالت اخباری دارد. و در حقیقت این آیه شریفه منحل می شود به سه گزاره، یکی *الله العزه* یکی *لرسوله* یکی *للمؤمنين*. در مورد *الله العزه* معلوم است که آنجا جمله خبری است. و در *لرسوله* هم گفتیم که هم خبری است و ممکن است انشائیت هم باشد.

احتمالات در مورد للمؤمنين:

این خبر است یا انشاء است. خوب سیاق آیه سیاق خبری است. که *الله العزه و لرسوله و للمؤمنين*. اما فی حد نفسه این *الله العزه و لرسوله و للمؤمنين* در این فراز سوم دو یا سه احتمال وجود دارد.

احتمال اول:

این است که *الله العزه و لرسوله و للمؤمنين* این کاملاً جمله خبری است. و مقصود هم این است که مؤمنان واقعی و مسلمانان که دارای ایمان باشند. دارای عزت هستند. آنوقت اگر جمله خبریه باشد. خود عزت می تواند یکی از این سه حالت و سه معنا را داشته باشد. مقصود عزت باطنی باشد، یعنی آنچه که مربوط به ابعاد روحی و شخصیتی درونی و اعتقادی و باطنی این مؤمن و مسلم است. می تواند ظاهری باشد. می تواند هم طبعاً هر دو باشد.

احتمال دوم:

این است که کسی بیاید بگوید که و لله العزه و لرسوله و للمؤمنین، العزه للمؤمنین مقصود جمله انشائی باشد و اخباری نباشد. العزه للمؤمنین مثل آن لن يجعل الله باشد. و محض باشد این جمله در انشاء حکمی و جعل حکمی یعنی مسلمانان باید دارای عزت باشند. جمله خبریه در مقام انشاء باشد. مسلمانها باید دارای عزت باشند. و بنابر این احتمال دوم مقصود از این عزت، بیشتر عزت ظاهری مقصود است. و اینجور نیست که برخلاف آن احتمال اول که بیشتر به عزت باطنی می خورد. گر چه سه احتمال می خورد. اینجا هم سه احتمال هست. ولی بیشتر ظاهرش این است که در مقام تشریع که می کند. عزت ظاهری چیزی است که امر به آن تعلق می گیرد. گر چه عزت باطنی هم می تواند امر به آن تعلق بگیرد. ولی عزت در روابط با دیگران مقصود است.

احتمال سوم:

این است که استعمال در اخبار و انشاء هر دو شده است.

نظر استاد:

آنچه که ما اینجا می توانیم بگوییم این است که این آیه شریفه بنابر هر یک از این سه احتمال بدون اینکه بخواهیم وارد تعیین احد الاحتمالات شویم. بنابر هر یک از این سه احتمال حکم تشریعی و انشائی در اینجا وجود دارد. اگر احتمال سوم را بگوییم هم اخبار است هم انشاء است. خودش در آن واحد حکم انشائی هم دارد. که مسلمانها باید دارای عزت باشند. و این چیزی بالاتر از نفی سبیل هم است. یعنی باید دارای اقتدار و عزت و عظمت باشند، هم به لحاظ فردی و هم به لحاظ اجتماعی.

احتمال دوم نسبت به صدرش اخباری است. نسبت به ذیلش انشائی است. باز هم انشاء حکم در آن هست. این هم یعنی باید عزیز باشند. باید دارای اقتدار باشند. اگر احتمال دو و سه را بگیریم که قضیه حل می شود. حتی اگر احتمال اول را بگیریم یعنی بگوییم ظاهر اولیه هم این است. چون سیاق در یک جمله است. سیاق دو جمله ای نیست که کنار هم قرار گرفته باشند. در بحث سیاق که قرینیت دارد یا ندارد. یکی از چیزهایی که قرینیت دارد این است. که یک وقتی دو جمله است. تعاونوا علی البر و التقوی و لا تعاونوا علی الاثم و العدوان. دو جمله است منتهی کنار هم قرار گرفته است. آن یک نوع سیاق است. یک سیاق این است که با عطف مبتدا و خبری یعنی در واقع یک مبتدا است که چند تا خبر دارد. لله العزه و لرسوله و للمؤمنین، این سیاق قوی تر است. اگر این را بگوییم که آنوقت ظهورش در آن احتمال اول بیشتر می شود. آنوقت حتی بنابر آن احتمال هم گر چه آن می فرماید که عزت برای مؤمنین است. ولی عزت هم اگر احتمال اول را بگوییم. آنوقت باید به اطلاق آن عزت أخذ کنیم. یعنی

مؤمن با اوصاف ایمانی هم دارای عزت باطنی است. هم دارای عزت ظاهری است. مؤمن وقتی که با وصف ایمان بگیریید همه عزتها را دارد. اینکه می گوید همه عزتها را دارد. چون از دو جهت می توانیم بگوییم حکم از آن بیرون می آید. یکی اینکه ولو اینکه خبر از وصف مسلمان و مؤمن است. ولی این خبر از وصف مؤمن حتماً در آن حکمی وجود دارد. یعنی ایمان اقتضای این وصف را دارد. هر چقدر از این عزت که اختیاری باشد این ملازم و مستلزم یک حکم است. یعنی چیز لازمی بوده که به عنوان وصف ایمان آورده است. و لذا حتی اگر آنجا خبری هم بگیریم. و محض در خبریت هم بگیریم. عرفاً ملازم با این است که اینجا خداوند این عزت را می خواهد. اگر بگوییم در مدلول مطابقی این آیه هم نیست. عرفاً وقتی خدا دارد می گوید: عزت برای مؤمنان است. یعنی باید در مقام ظاهر هم عزیز باشند. حتی اگر بگوییم خبری است. عزت هم عزت باطنی است. عرف ملازم با این است که باید عزت ظاهری داشته باشد. این از هم جدا نیست.

به نظر می آید که این آیه هم دلالتش بر حکم وجوب کسب عزت است. آنوقت آیه قبلی حرمت قبول سیطره را می رساند. و به ملازمه آنوقت وجوب دفع سیطره را، این آیه تقریباً بعکس است. این وجوب عزت و عظمت و نفوذ ناپذیری فرد و جامعه اسلامی را می رساند. بالعرض و بالملازمه می گوید نباید سیطره را پذیرفت. و اگر هست باید آن را دفع کرد. تفاوت این آیه سبیل و آیه عزت این است.

جهت مشترک دو آیه:

این است که هر دو آیه حکم الهی و شرعی و فقهی را می رسانند. هر دو جزء آیات فقهی و آیات الاحکام هستند. و مفید دو حکم شرعی در روابط بین مسلمان و کافر هستند.

تفاوت دو آیه:

این است که آن آیه حرمت سیطره پذیری را مستقیماً افاده می کند. و بالملازمه آنوقت وجوب دفعش می آید. این آیه وجوب حفظ عزت و ایجاد عزت اسلامی در فرد و جامعه اسلامی را افاده می کند. به طبعش آن طرفش حرام می شود. و بالاولویه در واقع می گوید سیطره پذیری حرام است.

آیه سوم: کلمه الله هی العلیا

که همین بحثها در این آیه هم وجود دارد. این آیه شریفه، آیه چهل سوره توبه است. سوره توبه جزء آخرین سوره هایی که نازل شده است. و همه اش هم جهاد و نفاق و کفر و اینها است. و یکی از چیزهای مهم هم این است که این همه اینجا بحث نفاق شده است. ولی بعد از پیامبر نفاق کجا رفت. این همه نفاق قوی جریان مسلطی که اینقدر قرآن تأکید می کند. همه گم شد و رفت. همه می گویند همه صحابه بودند و چیز مهمی که در پاسخ آنها

دارد این است که این همه پاسخ و عتابه و اینها کجا رفت. و جعل کلمه الذین کفروا السفلی. می گوید که أنزل الله سکینه علیه و آمده بجنود لم تروها و جعل کلمه الذین کفروا السفلی. آنها را پایین قرار داد و کلمه الله هل العلیا و الله عزیز حکیم. جالب است که در تعلیل این کلمه الله هی العلیا همان عزت آمده است. کلمه الله مقصود از کلمه آن چیزی است که از تجلیات الهی است. و در اینجا خود اسلام است. که تجلی حضرت حق است. خدا و طبعاً مسلمانانی که پای این اسلام ایستاده اند آنها می شوند کلمه الله. کلمه الله یعنی دین، و به طبع آن پایبندان و معتقدان به دین، خدا آن کلمه آنها را پست و پایین قرار داد و کلمه الله هی العلیا. حالا یا واو حالیه باشد. یا عطقیه، نافیه حتی سه احتمال در بابش هست. آنچه که است، این است که اینجا جمله خبریه است. کلمه خدا علیا است. که با هی که اینجا آمده تأکید را می رساند و احتمالاً، حصر را هم می رساند. که کلمه خدا برتر است. و خداوند عزیز و حکیم است. که این اوصافی که در پایان سوره می آید. معمولاً به منزله العله است.

احتمالات در آیه کلمه الله هی العلیا:

این آیه هم مثل آن دو آیه قبلی و لو اینکه جمله خبریه است. در آن سه احتمال وجود دارد.

احتمال اول:

اینکه بگوییم کلمه الله هی العلیا اصلاً جمله خبریه است که در مقام انشاء است. این یک احتمال کلمه الله هی العلیا یعنی اینجا باید أنصر الله أنصر کلمه الله کلمه خدا را علیا قرار بدهیم. إعلاى کلمه الله بکنیم. و جمله خبریه ای در مقام انشاء است. کلمه خدا را برتر قرار بدهید، یعنی اسلام را دین حاکم قرار بدهید. و مسلمان باید اسلام را دین حاکم قرار بدهد.

احتمال دوم:

این است که جمله خبریه باشد. کلمه الله هی العلیا یعنی دین حق که لیظهره علی الدین کله، دین خدا دین برتر است. و اسلام دین برتر است. که آنوقت اگر این برتری دومی باشد. یک وقتی می گوییم برتری واقعی است. یعنی فی متن الواقع این برتری را دارد. این یک احتمال است. یک احتمال این است که برتری ظاهری را می خواهد بگوید. که همان لیظهره علی الدین کله باشد. یک وقت هم می گوییم هر دو است. ولی اگر این جمله خبریه هم باشد، باز اینکه می گوید کلمه خدا برتر است، این مستلزم این است که یعنی برتری مطلق دارد. یک قسمتش حاصل است. یک قسمتش هم شما باید حاصل کنید. و علیای اینجا هم نمی تواند علیای باطنی محض باشد. برای اینکه این مقابل کلمه الذین کفروا السفلی است که یعنی اینها محکوم شده اند. شکست خورده اند. و کلمه خدا

کلمه شکست ناپذیر است. بنابراین در مقام ظاهر شما باید تلاش بکنید که شکست نخورد. این هم چه جمله خبری باشد چه جمله انشائی باشد. از آن حکم استفاده می شود.

آیه چهارم: اعز علی الکافرين اذله علی المؤمنین اعزه علی الکافرين

این هم آیه دیگری است که از اوصاف مؤمنین بر می شمارد. و یکی از غالبیهایی که مفید رجحانی است. این است که توصیف گر مؤمنین باشد. و به تناسب حکم و موضوع هم اینجا رجحانش رجحان وجوبی و الزامی است. اعزه علی الکافرين. اینها باید عزیز بر کافر باشند. یعنی کافر در آن نفوذی نداشته باشد. که این هم به خوبی از آن حکم استفاده می شود.

آیه پنجم: رحماء بینهم اشداء علی الکفار

این آیه هم بالملازمه این را می رساند. و آیات دیگری هم وجود دارد. که همین مقصود را می رساند. این مجموعه ای از آیات است که هم در قاعده نفی سبیل در فقه به آن استناد شده است. و همه اینها هم به این حکم شرعی در روابط میان کفار و مشرکین و نوع تنظیم روابط می شود به آن استدلال کرد. حاصل این آیات هم دو حکم بود. یکی وجوب العزه وجوب تحصیل العزه للمسلمین. و یکی حرمة استسلام المسلم در مقابل کفار است. و اینکه سیطره و سلطه آنها را بپذیرد.

روایات:

روایات فراوانی هم می شود به نحو مدلول مطابقی و التزامی به آن تمسک کرد که اینها هم در قاعده نفی سبیل آمده، از جمله روایت مشهور الاسلام یعلوا و لا یعلی علیه است. که الاسلام یعلوا و لا یعلی علیه این حدیث گر چه سندش بنابر نظر ما به لحاظ فنی معتبر نیست. برای اینکه مرحوم صدوق نقل کرده، البته با اسناد جازم است. مرحوم صدوق می فرماید قال المعصوم قال الصادق علیه السلام که نقل می کنند. بعضی از روایاتش هم از پیامبر نقل شده است. که الاسلام یعلوا و لا یعلی علیه. البته این حدیث آنقدر پایه اش محکم است. و از قدیم هم به آن استناد می شد که در این نوع موارد بعید نیست که شهرت فتوایی جبر سند کند. ما قبلاً گفتیم که اصل کلی جبر سند به شهرت فتوایی قبول نداریم. اما در مواردی با یک ویژگیهایی که توضیح می دادیم این جبر سند بالشهره را می پذیرفتیم. یکی همین جا است. یک جمله با این عظمت و با این ریشه ای که در قرآن دارد. و با استنادی که فقهی از زمان مرحوم صدوق و قبل از آن به آن داشته اند. چیزی نیست که بشود کنار گذاشت. با آن همه استناداتی که به این شده است. که این الاسلام یعلوا و لا یعلی علیه این هم همین جمله هایی که درباره اش گفتیم خبری و انشائی و اینها همین بحثها در موردش می آید. دیگر تکرارش نمی کنم. در هر حال این جمله حکم دارد. حالا یا اساسش خبریه ای در مقام انشاء است. اگر هم خبریه باشد باز مستلزم حکم است.

روایات مؤید:

می گوید که مؤمن نباید ذلت بپذیرد. و ذلت پذیری برای مؤمن شایسته نیست. حتی نسبت به مسلمان دیگر چه برسد به کفار، آن هم روایات متعددی دارد. هم معتبر در بینش هست. و هم بسیار متعدد است. که می تواند بالملازمه یا بالفحوا یا به تنقیح مناط این حکم را برساند.

ادله دیگر:

۱. سیره هم تا حدی این را می رساند. در جنگها و مسائلی که وجود داشته.
۲. استدلال دیگری هم که غیر از آیات و روایات و احیاناً بنابر اینکه بتوانیم بگوییم این حکم را می شود از آن استفاده کرد. و علاوه بر اجماع به حکم عقل تمسک شده است. که کسی که یعنی به روح شریعت و حکم عقلی که مستفاد از متکسل ۳۵/۵۵ به روح شریعت است. که اگر هیچ دلیل لفظی هم در کار نبود روح شریعت این را اقتضا می کرد. عقل این حکم را می کرد. که اعتقاد برتر و جامعه ای که معتقدان به این عقیده برتر هستند. اینها نبایستی دلیل باشند و تسلیم باشند. و عزت خود را از دست بدهند. این هم دلیل درستی است. البته در اجماع و سیره ممکن است مناقشاتی باشد. اجماع اینجا مدرکی است. و همین کافی است.

حاصل بحث:

حاصل بحث این است که دو حکم و قاعده مهم در روابط مسلم و کافر داریم. این دو قاعده از احکام مهم شریعت است. و در مقام تزاحم هم بر بسیاری از عناوین مقدم است. اما گاهی ممکن است عناوین مزاحمی برایش حاصل شود. در فردش کاملاً عینی است. در عزت اجتماعی کفایی است. و همه ابزارهای دفع سیطره و حفظ عزت و اقتدار را باید به دست آورد. آن آیه و **أعدوا لهم مستطعتم** من قوه هم به نحوی با این بحث مرتبط است. این مجموعه بحث بنیادی و پایه ما است. بر اساس این قواعد می خواهیم وارد این شویم که این داد و ستدها چه حکمی پیدا می کند.